

# نقش داراشکوه در وحدت ادیان

هدی سیدحسین زاده\*\*

زمینه عرفان و ادبیات را به رشته تحریر درآورده می‌پردازد.

داراشکوه نخستین پسر شاه جهان در ۲۹ صفر ۱۰۲۴ قمری (۲۰ مارس ۱۶۱۵) در اجمیر به دنیا آمد. مادرش ارجمندبانو مخاطب به ممتاز محل (وفات ۱۰۴۰ ق) دختر اصف خان، از رجال برجسته ایرانی تبار دربار شاه جهان و از زنان فرهیخته و هنرمند دوران خود بود.

داراشکوه همچون شاهزادگان دیگر آموزشهای متداول زمان خود را به خوبی فرا گرفت. فارسی زبان مادریش بود و زبان عربی و شاید ترکی را نیز می‌دانست و احتمالاً به زبان هندی و قطعاً زبان سانسکریت نیز آشنایی داشت. ۲ کتیبو در توصیف وی به خصلت دانش پژوهیش اشاره کرده، می‌گوید: «از جمله برادران والاگهر به مزیت کبر سن و مزید قدر و شان سرافراز است».<sup>۱</sup>

داراشکوه در عنوان جوانی به تصوف گرایش پیدا کرد. شاید بتوان یکی از نخستین علل این گرایش را چنین دانست که او از کودکی شنیده بود که تولد وی با اخلاص پدرش به خواجه معین‌الدین پیر چشتی و نذر و نیاز به درگاه وی در جمیر بوده است.<sup>۲</sup> اما مهمتر از آن باید به گرایشهای باطنی وی و نوع تعلیم و تربیت و

دوران مهم تاریخی فرمانروایی مولان یا بابریان در شبه قاره (۹۳۲-۱۲۲۴ ق/۱۵۲۶-۱۸۵۷-۱۸۵۸ م) دارای ویژگیهای خاصی است که از جهات مختلف قابل بررسی است. یکی از این ویژگیهای خاص، وسعت دید و تلاش بیشتر پادشاهان و شاهدگان این سلسله برای ایجاد اتحاد و اوجدهت میان هندوها و مسلمانان و همزیستی مسالمت‌آمیز پیروان این دو مذهب است. از آن میان، چهره اکبر شاه (حک: ۹۶۳-۱۰۱۴ ق/۱۵۵۵-۱۶۰۵ م) و داراشکوه (۱۰۲۴-۱۰۶۹ ق/۱۶۱۵-۱۶۵۸-۱۶۵۹ م)، پسر ارشد و ولیعهد شاه جهان درخشانتر از بقیه است. اندیشه زدودن اختلاف و ایجاد وحدت میان ادیان مختلف در دوره بابریان، از دوره اکبر آغاز و به اوج خود رسید و پس از درگذشت وی نیز اگرچه تحت شرایط سیاسی و فکری جامعه دارای نوسانات و شدت و ضعف بود، اما همچنان تلوم یافت تا اینکه دوباره در دوره شاه جهان و به نمایندگی داراشکوه اوج گرفت. این مقاله به معرفی چهره داراشکوه نه از منظر سیاسی به عنوان یک شاهزاده بابری، بلکه از نظر انسانی فرهیخته و اهل عرفان و تصوف و ادیب و نویسندگی که برای ایجاد تفاهم میان پیروان تمامی ادیان، به ویژه مسلمانان و هندوها تلاش بسیار کرد و آثار بارزتری در

فرهنگ و جامعه‌ای که او در آن رشد کرده بود، اشاره کرد. داراشکوه تا ۲۰ سالگی به هیچ سلسله‌ای تعلق نداشت و در ۱۰۴۳ دوبار به همراه شاه‌جهان در لاهور با میانمیر (وفات، ۱۰۴۵ق) مرشد سلسله قادریه ملاقات کرد. ۶ سال بعد، پس از درگذشت میانمیر، داراشکوه در ۱۰۵۰ به کشمیر رفت و مرید ملاشاه بدخشی (وفات ۱۰۷۰ق) از مریدان و خلفای میانمیر شد و از سوی وی اجازه ارشاد و تربیت مرید را دریافت کرد.<sup>۵</sup>

او خود در خصوص گرایشش به تصوف می‌نویسد: «در آغاز شباب شیعی به خواب دیدم هاتمی آواز داد، چهار بار تکرار کرد که آنچه به هیچ یکی از سلاطین روی زمین دست نداده، الله - تعالی - به تو ارزانی داشته بعد از افافت آن را به عرفان تعبیر نمودم و منتظر این دولت بودم تا آثار آن به‌ظهور آمد و روز به روز نتیجه آن مشاهده افتاد». زندگی داراشکوه پس از گرویدن به تصوف به تمامی تحت تاثیر آن قرار گرفت. او با داشتن مناصب عالی علاقه‌ای بدانها نداشت و به ندرت از ایالاتی که حکومتشان را داشت، دیدن می‌کرد.<sup>۶</sup> بی‌علاقگی او به امور دنیوی، در اشعارش نیز منعکس است. چنان که سروده است:

عاقلان را باز گو این مال چیست  
مال دنیا سهل باشد مال چیست  
ترک غیر حق بکن او را بگیر  
غیر ناید کار قیل و قال چیست

دست زرآلوده بد بو می‌شود

جان زرآلوده را احوال چیست<sup>۷</sup>  
روح جست‌وجوگر و حقیقت‌جوی داراشکوه او را به سوی تحقیق و مطالعه و بررسی ادیان مختلف به ویژه آیین هندو کشاند. او به مطالعه کتب آسمانی از جمله تورات و انجیل پرداخت، اما درک آنها را دشوار یافت و به مقصود خود که پی بردن به کلام الهی بود، نائل نیامد.<sup>۸</sup> او با مشایخ صوفیه و دیگر عاشقان و مجذوبان دیدار کرد و به گفته خودش، «با اکثری از اولیای زمان خویش که در هر عصری وجود یکی از ایشان نادر است، رسیده و صحبتها داشته و از انفس متبرکه ایشان بهره‌ها برداشته و مراد و مطلب جمیع انبیا و اولیا را چنانچه باید تحقیق نموده بود.»<sup>۹</sup> تحت تاثیر پانندیت راجا - شاعر و حکیم هندو و از مقربان دربار شاه‌جهان - بود که داراشکوه به مقابله و تطبیق ادیان گرایش یافت. روشن‌بینی و تمایل او به روح حقیقی ادیان و وحدت وجود سبب شد تا او درصدد برآید تا با از بین بردن تضادها و اختلافهای فکری و مذهبی که پس از دوران باشکوه فرمانروایی اکبر کم‌کم در جامعه خود را

نشان می‌داد، با استفاده از عشق و اعتقاد به خدای یگانه و از طریق عرفان راه نجاتی برای رهایی و رستگری و آرامش انسانها و صلح و زندگی مسالمت‌آمیز میان مذاهب مختلف به‌ویژه مسلمانان و هندوها برقرار کند.

جایگه سیاسی ویژه داراشکوه به عنوان ولیعهد شاه‌جهان قدرت و امکان فراهم آوردن برخی از خواسته‌هایش را به او می‌داد و عشق و خواست قلبی انگیزه حرکت بی‌وقفه و مداومش برای رسیدن به هدف بود که تمامی آثار تالیف شده وی در مدت ۴۵ سال زندگی کوتاهش گواه این مسئله است. آثار داراشکوه که نشئت گرفته از دو فرهنگ اسلامی و هندویی است، به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱- آثاری که با مطالعه تصوف اسلامی به رشته تحریر درآورد که عبارت است از: سفینه‌الاولیا (نگاشته ۱۰۴۹ق)؛ سکینه‌الاولیا (نگاشته ۱۰۵۶ق)؛ رساله حق‌نما (نگاشته ۱۰۵۶ق)؛ حسنات العارفین (سطحیات) و دیوان شعر او.

۲- آثاری که با مطالعه تصوف و فلسفه هندو تالیف یا ترجمه کرد که مجمع‌البحرین و سر اکبر (سراسرار) که ترجمه پنجاه اوپانیشاد در ۱۰۶۷ قمری است، از آن جمله‌اند. آثار دیگری چون رساله طریقه‌الحقیقه یا رساله معارف؛ نادر النکات، ترجمه بهکوادگیتا و ترجمه یوگا وانیشته را نیز منسوب به داراشکوه دانسته‌اند.<sup>۱۱</sup> دو کتاب مجمع‌البحرین و به‌ویژه سر اکبر (ترجمه اوپانیشاد) دو اثر مهمی است که داراشکوه برای تحقق هدف اصلیش، یعنی تفاهم و نزدیکی فکری و منوی و همزیستی مسالمت‌آمیز و صلح میان مسلمانان و هندوها نگاشت. اگرچه در آثار دیگرش چون رساله حق‌نما نیز سعی کرد نشان دهد که خلقت و منشاء انسان و سرنوشت او در فلسفه هندو و اسلام به یکدیگر شباهت بسیاری دارند و حتی در راهنمایی و ارشاد انسانها برای رسیدن به معنویات دارای شیوه‌های یکسانی هستند.<sup>۱۲</sup>

روش داراشکوه در مجمع‌البحرین این بود که برای نخستین بار برخی از معتقدات «موجدان هند» و عقاید و سخنان «طایفه صوفیه» را با یکدیگر مقایسه کرد. در این کار، یافتن وجوه اشتراک میان آیین هندو و دین اسلام مورد توجه وی بود. اگرچه درباره وی گفته‌اند که «داراشکوه طوری در افکار جاریه خویش غوطه‌ور بود که نمی‌توانست اصول اساسی فلسفه و تصوف و مبانی آن را نظر انتقادی مورد بحث قرار دهد»<sup>۱۳</sup> و یا اینکه «ابزار معرفتی داراشکوه ابزار قالب معرفتی قبل از عصر



جدید است و نه شیوه انتقادی، زیرا هنوز در فرهنگ اسلامی و آسیایی، روشنگری و در پی آن تحلیل و نقادی و فاصله گرفتن که فرآورده‌های تجدید است، پیدا نشده است.<sup>۱۲</sup> اما واقع امر این است که نگاه و خواست قلبی داراشکوه انتقاد و بررسی فلسفی این عقاید نیست، چنان‌که شایگان خود در جایی دیگر به این موضوع اشاره کرده و آورده که راهنمای داراشکوه روش انتقادی نیست، بلکه دریافتی درونی است.<sup>۱۳</sup> داراشکوه نیز در مقدمه مجمع‌البحرین می‌گوید: «این تحقیق را موافق کشف و ذوق خود و برای اهل بیت خود نوشته‌ام و مرا با عوام هر دو قوم کاری نیست»<sup>۱۴</sup>.

داراشکوه در مجمع‌البحرین نشان داد که به کته بسیاری از مفاهیم اساسی هندو و اسلامی آگاه و ارتباطات آنها را دریافته بود و به همین دلیل او را یکی از بنیان‌های مسلم عرفان تطبیقی دانسته‌اند که دارای مقامی برجسته در تاریخ علم و ادیان است.<sup>۱۵</sup> پس از تالیف مجمع‌البحرین، داراشکوه مورد ایراد و اعتراض مخالفان قرار گرفت و چند سال بعد که او را محاکمه کردند، یکی از اتهامات او که دلیل بی‌دینیش شمرده می‌شد، تالیف همین کتاب بود.<sup>۱۶</sup>

دومین و بزرگترین اثر داراشکوه که نقشی مهم در معرفی عقاید و باورهای هندوان به مسلمانان و جهانیان داشت، سر اکبر یا سرالاسرار است. نظریه وحدت وجود و عدم دوگانگی و وحدت ذات در اوپانیشادها سبب شد تا او بر این باور باشد که بیدها\*\* از جمله کتب سماوی انبیای سلف و اوپانیشادها شرح و تفسیر آن است.<sup>۱۷</sup> به همین دلیل، وقتی در ۱۰۶۷ قمری حکومت بنارس را داشت، گروهی از «پانڈیت»ها و «سنیاسیان» اوپانیشادان را جمع کرد و با کمک آنها پنجاه اوپانیشاد را در مدت ۶ ماه به فارسی ترجمه کرد.<sup>۱۸</sup> داراشکوه در ترجمه اوپانیشادها نهایت دقت و مهارت و دانش خود را به کار برد تا برای الفاظ، عبارات و اصطلاحات سانسکریت مدالهای فارسی پیدا کند که هم دقیق و هم به روح و فکر مسلمانان نزدیک باشد تا از این طریق بتواند آیین هندو را به مسلمانان معرفی کند و میان مسلمانان و هندوها تفاهم ایجاد کند.<sup>۱۹</sup>

جمع آوری و ترجمه اوپانیشادها توسط داراشکوه از جهات بسیار ارزشمند است، گویا پیش از داراشکوه کتابی که شامل پنجاه اوپانیشاد در یک مجموعه باشد، موجود نبود و این داراشکوه بود که با عشق فراوان خود و موقعیت خاصش آنها را جمع آوری و مدون کرد<sup>۲۰</sup>؛ به ویژه که به گفته خودش داندگان اوپانیشادان نیز در میان هندوها کم مانده بودند.<sup>۲۱</sup>

ترجمه فارسی متون قدیم اوپانیشاد توسط داراشکوه که به خوبی مطالب آن را درک می‌کرد، ارزش بسیاری در حل مشکلات و روشن ساختن معانی عبارات مبهم و غامض اوپانیشادها داشت.<sup>۲۲</sup> ناراجند می‌گوید که افتخار شناساندن فلسفه اوپانیشاد در اروپا متعلق به داراشکوه است.<sup>۲۳</sup> و حتی آن را کلید رموز اوپانیشادها دانسته‌اند که شارحین و مترجمان آلمانی و انگلیسی و فرانسوی از این ترجمه به عنوان راهنمای خود استفاده کرده‌اند.<sup>۲۴</sup> با ترجمه اوپانیشادها، به‌گواهدگیتا و یوگاواشیسته که سه اثر بزرگ آیین هندو است توسط داراشکوه به فارسی، نه تنها این آثار در اختیار فارسی‌زبانان قرار گرفت و زمینه‌های حسن تفاهم میان هندوها و مسلمانان فراهم شد<sup>۲۵</sup>، بلکه مردم دیگر جهان نیز از این منبع عظیم فرهنگ و تمدن بشری آگاه شدند. اما این ترجمه‌ها برای وی بسیار گران تمام شد، زیرا از یک سو مشرعیان و متعصبین مسلمان به سبب اقدام وی به ترجمه کتاب هندوان و از سوی دیگر، عوام هندو به دلیل اینکه برخی از مصطلحات و تمبیراتی را که او در این ترجمه به کار برده بود، تحریف اصول مذهبی خویش می‌دانستند، از او رنجیدند و

همین رنجشها و خصومتها بود که پس از جریان بیماری شاه جهان و فمالتهای اورنگ‌زیب برادر کوچکتر و رقیب داراشکوه که درصدد بود وی را از صحنه سیاسی خارج کند و خود قدرت را در دست گیرد، به سیر وقایع بر ضد وی دامن زد.<sup>۲۶</sup> اورنگ‌زیب قبل از شکست داراشکوه در جنگ سموگره، طی نامه‌ای گله‌آمیز از شاه جهان خواسته بود تا چندی داراشکوه را به پنجاب بفرستد و ملازمت خود را به وی واگذارد.<sup>۲۷</sup>

داراشکوه از بدو تولد تا هنگام مرگ پسر محبوب شاه جهان بود و به مناصب بالای نظامی رسید.<sup>۲۸</sup> تا حدی که به گفته خافی‌خان «هیچ یک از برادرانش به چنین پایه‌ای نرسیده بود»<sup>۲۹</sup>. او که در ۱۰۶۵ قمری (۱۶۵۵م) رسماً به ولیعهدی رسیده بود، لقب «شاه بلند اقبال» را نیز از شاه گرفت<sup>۳۰</sup>، اما نداشتن تجربه و مهارت نظامی کافی که به دلیل ملازمت دائمی وی با پدرش و بی‌علاقگی او به امور حکومتی بود، سبب شد تا از اورنگ‌زیب شکست خورده<sup>۳۱</sup>، ناچار اکرآباد را به سوی دهلی ترک کند. او به لاهور و ملتان و سپس به گجرات رفت، در حالی که توسط لشکریان فرستاده اورنگ‌زیب تعقیب می‌شد<sup>۳۲</sup>. پس از تعقیب و گریزهای بسیار سرانجام برای رفتن به قندهار و به امید کمک



ملک جیون زمین دار داور بدان سو رفت. او در حالی که از درگذشت همسرش به شدت اندوهناک بود و تعداد کمی از یارانش همراهیش می‌کردند به همراه پسرش سپهر شکوه به گفته کتب «به بدترین وجهی و اقیح‌ترین روشی» توسط ملک جیون دستگیر شد.<sup>۳۵</sup>

داراشکوه و پسرش را به بهادرخان که از سوی اورنگ‌زیب در تعقیب آنها بود، سپردند و او آنها را در غل و زنجیر به پایتخت آورد. به دستور اورنگ‌زیب او و پسرش را بر ماده فیلی نشانند و وارد شهر کردند و به خضراباد بردند.<sup>۳۶</sup> مردم شهر که از نحوه برخورد و خیانت به داراشکوه برآشفته بودند، شورش کردند. دامنه شورش چنان وسیع بود که توسط کوتوال شهر و سرپازانش سرکوب شد و اورنگ‌زیب از بیم ناآرامیهای بیشتر درنگ را جایز ندانست و از علما خواست تا فتوای قتل داراشکوه را صادر کنند.<sup>۳۷</sup> آتش خشم و غضبهای دیرینه دوباره شعله کشید و این بار فرصتی به دست آمد تا مخالفین داراشکوه حسابهای خود را با وی تسویه کنند. ظاهراً داراشکوه به آداب تقلیدی توجهی نداشت و از سوی دیگر، گرایشش به طیفه صوفیه و

مصاحبت با آنها و به‌ویژه تدوین آثاری در ترویج این راه و مهمتر از همه، تالیف «مجمع‌البحرین» و ترجمه «اوپانیشاده» سبب رنجش جمعی از اهل شرع و علمای ظاهر شد، تا جایی که مورخی مانند منشی محمدکاظم بن امین مولف عالمگیرنامه او را متحرف از دین خوانده که حتی فرایض دینی خود را به جانمی‌آورد.<sup>۳۸</sup> پیش از این نیز داراشکوه خود بر این مخالفتها آگاه بود، چنان‌که در رباعی چنین سروده بود:

کافر گشتی تو از پی آزارم

این حرف ترا راست همی پندارم  
پستی و بلندی همه شد هموارم

من مذهب هفتاد و دو ملت دارم<sup>۳۹</sup>  
میزان حساسیت مخالفان بر رفتارهای داراشکوه چنان بود که حتی مصاحبت و دوستی او با مجذوبانی چون محمدسعید مشهور به «سرمه کاشانی» از شاگردان ملاصدرای شیرازی و میرزاابوالقاسم قندرسکی که به هند مهاجرت کرده بود، سبب شد تا به او نسبت دهند که با مجانبین حسن اعتقاد دارد و از صحبت آنها لذت می‌برد. اما بیم از داراشکوه مانع آسیب‌رساندن به سرمه کاشانی می‌شد.<sup>۴۰</sup>

به حکم علما حکم اعدام داراشکوه تأیید شد و اورنگ‌زیب نیز دستور قتل او را صادر کرد و آخر روز

چهارشنبه، ۲۱ ذی‌الحجه ۱۰۶۹ همان روزی که شورش در شهر به‌پا شده بود، گروهی از معتمدان اورنگ‌زیب به زندان رفتند و در حالی که داراشکوه سنجاقخانه از خود دفاع می‌کرد، او را به قتل رساندند.<sup>۴۱</sup> جسد او را به اتهام کافر بودن غسل ندادند اما ظاهراً علت واقعی آن بود که او را به طرزی فجیح کشته بودند و نمی‌خواستند خبر آن منتشر شود؛ به‌ویژه که شاه‌جهان هنوز زنده بود و این خبر باید از وی نیز پنهان می‌ماند.<sup>۴۲</sup>

داراشکوه را در زیر گنبد مقبره همایون دفن کردند و روز دیگر نیز پسرش سپهرشکوه را به دستور اورنگ‌زیب به قلعه گولپار منتقل کردند.<sup>۴۳</sup> اگرچه بنا به سیاست حکومت وقت بختاورخان سعی کرده نشان دهد که محرک این شورش یک نفر بود که برای عبرت دیگران مجازات شد<sup>۴۴</sup>، اما روایت طباطبایی صحیحتر می‌نماید که به فرمان اورنگ‌زیب و تأیید علما برخی از شورشیان شهر نیز به قتل رسیدند.<sup>۴۵</sup> اما در عوض به شورشیان مناسب و پادشاهایی هنگفتی به بهادرخان، ملک‌جیون و دیگر راجه‌های که در دستگیری داراشکوه نقش داشتند، داده شد.<sup>۴۶</sup>

یک سال بعد سرمه کاشانی نیز به حکم ملاعبدالقوی و موافقت دیگر علما به اتهام انکار معراج کشته شد، در حالی که به گفته شاه‌نوازخان «عمده سبب قتل او مصاحبت داراشکوه بود»<sup>۴۷</sup>.

این چنین بود که داراشکوه به اتهام کفر و زندقہ (و در حقیقت به دلایل سیاسی) در راه آرمان خود جان باخت. اهمیت داراشکوه در این است که با استفاده از موفقیت سیاسی خود و با عشق و الایمی که به هدف خود داشت، موفق شد بجزر تالیف و ترجمه آثاری مهم، تا حد امکان یک بار دیگر روح تسامع مذهبی دوره اکبر را زنده کند و مروج و تأثیرگذار فرهنگ عشق و دوستی و زندگی بدون تضادها و کشمکشهای بیپوده باشد. او به این نقش خود واقف بود، چنان‌که در «حسنت‌العارفین» آورده که «شیلی خطبه وحدت را بر منبر آورد و من بر تخت آوردم. معراج و سلطنت تو حیدان بود که بر تخت ظاهر شوی»<sup>۴۸</sup> و در این راه از هیچ ملاحظه‌ای واهمه نداشت. چنان‌که می‌گفت: «حق گفتن را چه ملاحظه از کس گوینده را الله بس»<sup>۴۹</sup>. اما گویا خود از ثمره تلاشهایش راضی نبود چون در یکی از اشعارش چنین آورده است:

حرف وحدت نکرد هیچ اثر

هر قدر گفته شد به‌بانگ بلند<sup>۵۰</sup>

اما پس از گذشت قرن‌ها هنوز چهره داراشکوه به عنوان یکی از عاشقان حق و زندگی صلح‌آمیز انسانها و بنیان



اصلي عرفان تطبيقي نه در دوره کوتاه زندگي خود تمامي تلاشش را براي رفع تضادها و زندگي مسالمت آميز انسانها انجام داد، از درخشش خاصي برخوردار است و اندیشه والای او که میراث فرهنگ و تمدن غنی موحدان هند و عرفای اسلامی بود و در آثارش به خوبی متجلی است، به عنوان بک اندیشه والای انسانی در میان اندیشمندان و متفکران جهان تداوم دارد

**پی نوشتها**

۱. داراشکوه، محمد، سفینه الاولیاء، نول کشور، ۱۸۸۲ میلادی، ص ۹۴
  ۲. تاراچند، مقدمه سر اکبر (اوباشاد)، ترجمه محمد داراشکوه، به کوشش تاراچند و سیدمحمدرضا جلالی نایینی، تهران ۱۳۵۶، ص ۳۰۹
  ۳. کنبو، محمدصالح، عمل صالح، موسوم به شاه جهان نامه، به کوشش غلام یزدانی و وحید قریشی، لاهور ۱۹۶۷ میلادی، ۷۶/۱
  ۴. داراشکوه، همان، ص ۱۱۷
  ۵. داراشکوه سر اکبر، ص ۲؛ نایینی، مقدمه سر اکبر، ص ۱۴۷-۱۵۰
  ۶. داراشکوه محمد، «رساله حق نامه» منتخب آثار، به کوشش سیدمحمدرضا جلالی نایینی، تهران ۱۳۳۵
  ۷. تاراچند، مقدمه سر اکبر، ص ۳۱۰
  ۸. داراشکوه، دیوان، به کوشش احمد نبی خان، لاهور ۱۹۶۹ میلادی، ص ۱۵
  ۹. داراشکوه، سر اکبر، ص ۴
  ۱۰. داراشکوه سر اکبر، ص ۳، نایینی، مقدمه منتخب آثار، صص ۲۰ و ۱۹
  ۱۱. تاراچند، مقدمه منتخب آثار، ص ۴
  ۱۲. همان جا
  ۱۳. تاراچند، همان، ص ۲
  ۱۴. شایگان، داریوش، «محمد داراشکوه بنیانگذار عرفان تطبیقی»، نامه شهیدی به کوشش علی اصغر محمدخانی، تهران ۱۳۷۴، ص ۲۴۶
  ۱۵. همو، ص ۲۳۹
  ۱۶. داراشکوه، محمد، مجمع البحرین، به کوشش سیدمحمدرضا جلالی نایینی تهران ۱۳۶۶، ص ۲
  ۱۷. شایگان، ص ۷۶۸
  ۱۸. نایینی، مقدمه منتخب آثار، صص ۱۷ و ۱۸
  ۱۹. داراشکوه، سر اکبر، ص ۴
  ۲۰. همان، ص ۵؛ نایینی، مقدمه سر اکبر، ص ۲۲۲
  ۲۱. همان جا
  ۲۲. نایینی، مقدمه سر اکبر، ص ۲۲۸
  ۲۳. داراشکوه همان جا
  ۲۴. تاراچند، مقدمه سر اکبر، ص ۳۰۸
۱۵. همان، ص ۱۰۷
۲۶. همان، ص ۲۲۴
۲۷. همان، ص ۳۱۳
۲۸. نایینی، همان، ص ۲۲۶
۲۹. کنبو، همان، لاهور ۱۹۷۲ میلادی، ۸/۳ ص ۲۲۰-۲۲۲
۳۰. همان، ۳۲۶/۳
۳۱. خافی خان، محمدحاشم خان، منتخب الیاب، به کوشش مولوی کبیرالدین احمد و مولوی غلام قادر، کلکته ۱۸۶۸ میلادی ۲/۱
۳۲. کنبو، ۱۵۲/۳
۳۳. بختاورخان، محمد، مرآة العالم (تاریخ اورنگ زیب)، به کوشش ساجده س، علوی، لاهور، ۱۹۷۹ میلادی، ۱/ص ۳۹؛ طباطبایی، غلام حسین خان، سرالمناخین، لکهنو، بی تا (چاپ سنگی)، ۸/۱ ص ۳۰۱
۳۴. طباطبایی، ۱/ص ۳۰۱-۳۰۳، ۳۱۶، ۳۱۸-۳۲۲
۳۵. کنبو، ۳/ص ۲۵۶-۲۵۸؛ مستعدخان، محمدساقی، مائر عالمگیری، ترجمه اردو از محمد خدا علی طالب، کراچی ۱۹۶۱ میلادی، ص ۲۵؛ بختاورخان، ۸/صص ۱۶۰ و ۱۶۱؛ شاهنوازخان، نواب صعصعاه الدوله، مائراامرا، به کوشش مولوی عبدالرحیم، کلکته ۱۸۸۸ میلادی، ۸/ص ۸۰۰
۳۶. بختاورخان، ۱/ص ۱۶۷؛ شاهنوازخان، همان جا
۳۷. بختاورخان، همان جا، شاهنوازخان، ۸۰۱؛ طباطبایی ۸/ص ۳۲۶
۳۸. نایینی، مقدمه منتخب آثار، ص ۹
۳۹. به نقل از نایینی، مقدمه سر اکبر، ص ۱۶۵
۴۰. حکمت، علی اصغر، سرزمین هند، تهران ۱۳۳۷، ص ۸۴
۴۱. نایینی، همان، صص ۱۲۹ و ۱۳۰
۴۲. بختاورخان، شاهنوازخان، طباطبایی، همان جا
۴۳. نایینی، همان، صص ۱۹۱ و ۱۹۲
۴۴. مستعدخان، ص ۲۶
۴۵. بختاورخان، ۱/ص ۱۶۹
۴۶. طباطبایی، همان جا
۴۷. مستعدخان، صص ۲۵ و ۲۶؛ بختاورخان، ۸/ص ۱۶۷ و ۱۶۸
۴۸. شاهنوازخان، ۸/ص ۲۲۷
۴۹. نایینی، مقدمه مجمع البحرین، ص ۳۰
۵۰. همان جا
۵۱. داراشکوه، دیوان، ص ۳۵

\* این مقاله در همایش «نقش ادبیات عرفانی فارسی در ایجاد اخوت جهانی» (۲۲-۲۴ نوامبر ۲۰۰۲) ارائه شده است.

\*\* عضو هیات علمی فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی

\*\*\* سرودهایی که «ریشی»ها در زمانهای مختلف و نسبتاً طولانی خطاب به مظاهر طبیعت سروده‌اند و سالیان دراز سینه به سینه حفظ شده تا بعدها جمع آوری و منون شد.